

! دوکتور احمد فرید " ثمین "

۲۰ دسمبر ۲۰۰۸

اگر حقیقت نمیگویم جبینم را سیاه کنید

یاد دهانی:

نویسنده این سطور در آوان تجاوز روس ها شیر خواره بود و زمانی که دست راست و چپ خود را شناخت با فامیل یکجا به مثل هزاران افغان دیگر راه هجرت و غربت را برگزید و از همان ایام صباوت تا کنون بی وطن است و در دیار هجرت و غربت خام بود، پخته شد، سوخت و دود دلش از فراق وطن به آسمان ها بلند شد. برادران محترم هریک عزیز، عابد ولی و واسعی صاحب یکبار دیگر سلام ها و احترامات صمیمی نگارنده را بپذیرید! نخست از همه بیائید ببینیم که مسؤول اوضاع ناهنجار کنونی و دیروزی کشور کیست؟ آیا همه ما در آن مستقیما و یا غیر مستقیم دخیل نیستیم؟

پیامبر سترگ اسلام حضرت محمد (ص) می فرماید: " تمام تان چوپان هستید و هریک تان در قبال رعیت تان مسؤولیت دارید." به تاسی از این فرموده پیامبر بزرگ اسلام همه ما در قبال افغانستان عزیز مسؤولیت داریم. از غایله خلقی ها و پرچمی های منفور مختصرا آغاز می کنیم. بدون دغدغه و تردید که خلقی ها و پرچمی ها فرزندان افغانستان بودند، اگر آنها برادران "من" و "تو" نبودند، اگر آنها پسران کاکا و یا پسران خاله "من" و "تو" نبودند، اگر آنها همسایگان در به دیوار "من" و "تو" نبودند و اگر بلاخره آنها هموطنان "من" و "تو" نبودند پس آنها کی بودند؟ آیا آنها از تبار جن و پری بودند؟

افغانستان کشور کوچکی است که اگر کبوتران سپید صلح و سلم در جو و فضای آن به رویت برسند و سرک های پخته داشته باشیم می توان در ظرف یک روز از یک طرف آن به طرف دیگرش سفر کرد و با در نظر داشت رسم و رواج های جامعه افغانی ها با یک دیگر روابط بسیار نزدیک دارند و در غم و شادی با هم شریک اند. بدین ملحوظ هریک ما به نحوی از انحا یک خلقی و یا یک پرچمی را می شناسیم و یا حد اقل در طول عمر خویش یکبار با کدام خلقی و یا پرچمی حرف زده ایم و اگر کدام خلقی و یا پرچمی را در طول عمر خود ندیده ایم پس لاجرم از کدام کشور دیگریم و بیجا داد از افغانیت می زنیم.

روی همرفته ما می توانستیم آنها را به راه راست نصیحت می کردیم؟ آنها را با حله و پیرایه ملی و اسلامی پرورش می دادیم؟ در پوهنتون ها و مکاتب خویش برای آنها موعظه ملی و اسلامی می دادیم؟ اگر این کار ها صورت می گرفت هرگز آنها زنجیر بردگی روس ها را به گردن نه می آویختند؟ تاریخ سی ساله گذشته گواهی میدهد که یک برادر خلقی - پرچمی شد و برادر دیگر مجاهد، برادر ناخن های برادر خویش را بدون در نظر داشت رابطه برادری در زندان جهنمی پل چرخ بیرون کرد، پسر پدر را به دار آویخت زیرا پدر نماز می خواند، خادبست همسایه در به دیوار خود را زندانی کرد زیرا او دیگر خطر به "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" پنداشته می شد، پسر خورد سال پیش آهنگ شد و به حوزه امنیتی اطلاع داد که پدرش به رادیو بی بی سی گوش می دهد و او دیگر پدرش نیست بل او "اشرار" است باید زندانی شود. این و امثال آن نمونه هائی است که هر فرد این خاک آن را خواهد پذیرفت. پس چرا چنین شد؟

باید بپذیریم که اساس و شالوده ما درست نبوده است، اگر اساس ما درست می بود این کارهای فجیع در افغانستان صورت نمی گرفت. اگر آن "پیش آهنگ" با مهر افغانیت و اسلامیت پرورش می یافت، هرگز پدرش را به زندان نه می انداخت. لکن پدرش او را درست تربیه نکرد بود، پدرش هرگز برایش نگفته بود که پدر بالای پسر حقوق زیاد دارد و نماز خواندن جزء اسلام است و باید هر مسلمان روزانه پنج بار نماز بخواند. اگر آن خادبست که همسایه خود را به زندان انداخت، به راه راست توسط همسایگان دیگر توصیه می شد و برایش حقوق همسایگی به طور درست ابلاغ می شد هرگز دست خیانت به همسایه خود نمی زد. اگر آن برادر که ناخن های برادر سکه خود را بیرون کرد با فرهنگ و ثقافت اسلامی و افغانی پرورش می یافت هرگز ناخن های برادر خود و تعداد دیگری از هموطنان خود را بیرون نمی کرد و سر انجام اگر خلقی ها و پرچمی ها در آوان کودکی با مهر وطن و دین آشنا می شدند و برای ایشان تلقین می شد که افغانستان کشور آنهاست و این مرز و بوم بر آنها حقوق زیاد دارد و باید همواره برای سعادت و تعالی آن از صمیم قلب جد و جهد کنند، هرگز از خراسان سرخ قطبی پذیرایی نمی کردند. فرض می کنیم خلقی ها و پرچمی ها توسط پدر و مادر، پسر ماما، پسر خاله، همسایه، هم قریه و همکار دفتر توصیه شدند لکن چون عصیان بر قلوب آنها پرده سیاهگون را افکنده بود بنا هدایت آنها به راه راست محال بود. به همین خاطر آنها با نعره های "هورا، هورا" خویش از روس ها پذیرایی کردند و همه ملت در مقابل شان اعلام

جهد مردم مظلوم و بیچاره افغانستان با دست های تهی خویش، با لباس پاره پاره خویش، با شکم های گرسنه خویش به جهاد آغاز کردند. برای آنها موترهای پیکپ، موتر های کروزمین، شرکت های هوایی، شرکت های تجارتي، خانه های مجلل، کشور های اروپایی، دالر و ریال هیچ بهای نداشت. آنها محض به خاطر خدا با دشمن دین و وطن در عناد بودند. آنها بودند که کشته شدند، آنها بودند که یتیم شدند، آنها بودند که بیوه شدند و آنها بودند که هر فاجعه بر آنها نازل شد. در این بحبوحه بسیاری ها سود بردند حتی کشور های جهانی، ترکمنستان، تاجکستان، ازبکستان، آذربایجان، آلمان شرقی و... به بهای خون افغان آزادی خود را گرفتند، آنها خود آرام نشسته بودند لکن از برکت سلحشوران افغان امروز آزادانه آکسیجن را تنفس می کنند. پاکستان آب های گرم خویش را از گزند خرسان قطبی که تشنه آب های گرم بودند به قیمت سر افغان ها نجات داد، کشور های عربی چاه های نفت خود را محفوظ نگه داشتند، امریکا حریف برومند جنگ ویتنام خود را در قبرستان افغانستان دلیل مشاهده کرد.

مسائل جهانی را کنار گذاشته بیابید ببینیم که کی ها به سطح ملی از جهاد افغانستان سود بردند و چرا الان مسؤولیت را نمی پذیرند؟ افغان های پاک نفس در مصاف جنگ با کمونستان می رزمیدند لکن بعضی مشغول زر اندوزی و جمع آوری دالر، ریال و مارک بودند، افغان های مظلوم در زیر بم های روسی کشته میشدند، لکن بعضی ها با استفاده از این اخبار به نام پناهنده به کشورهای غربی و اروپایی رهسپار میشدند و ملت افغان را در هزاران پرابلم تنها می کردند. خون افغانها ریخته می شد، زنان افغان بیوه میشدند، اطفال افغان یتیم می شدند و خلاصه افغان های بیچاره روز به روز دربرد میشدند لکن کسانی در پاکستان نیشکر پاکستانی، خرماهای بی خسته عربی، شیرهای گرم و داغ امریکایی، پنیر هالندی چاکلیت آلمانی که به نام یتیمان، بیوه زنان افغان می آمد نوش جان میکردند و کسانی هم در فرانکفورت و سانفرانسیسکو پیزه های لذیذ را تناول میکردند، بدون آنکه در غم گرسنگان افغان باشند و آنها فراموش نموده بودند و فراموش نموده اند که آنها از خون افغانها صاحب شرکتهای تجارتي، ساختمانهای بلند، (آسمان خراش ها) کاروان های موتر، پاسپورت های خارجی و تابعیت های چند گانه و خانه های مجلل در اطراف و اکناف جهان شده اند.

به همین منوال زمانی که بزکشی تنظیمی در کابل آغاز شد، کسی از آن برای پناهندگی سیاسی خویش داستان بسیار غمناک ساخت و کسی هم مهر سکوت بر لب گذاشت. آن زنان شهر کابل بودند که بیوه شدند، آن دختران کابل بودند که از منزل چهارم برای حفظ عفت خویش خیز زدند، آن مردم بیگناه کابل بودند که کشته شدند، زخمی شدند، بی خانه شدند و آماج راکت های جنگ افروزان قرار گرفتند. آنها توانائی رفتن به پاکستان و ایران و کشور های اروپایی را نداشتند. آنها مردم شجاع و وطن دوست بودند نه "من" و "تو"، برای آنها حراست و صیانت افغانستان مهم تر از هر چیز دیگر بود. آنها نه در پاکستان کسی را می شناختند و نه هم در ایران، آنها نه با کدام تنظیم رابطه داشته و نه هم پول تا خود را از کابل به کشورهای همسایه برسانند. "من" و "تو" که قرار را بر فرار ترجیح داده و خود را از شر نجات دادیم بدون از اینکه اندک توجه و التفات به اوضاع فلاکت بار و نکبت بار وطن و هموطن و همکیش خویش کرده باشیم. برادرم این مروت نیست و این افغانیت نیست. این چگونه انصاف است که برای خویش هر نعمت این دنیا را تمنا داریم لکن در قبال هموطن خویش بی فکر هستیم. همین الان مردم ما گرسنه اند و از دست جوع و افلاس علف می خورند. آیا در قبال آنها ما مسؤولیت نداریم؟ اگر داریم پس چرا آنها در سده بیست و یکم از دست گرسنگی می میرند؟ باید اذعان کرد که با در نظر داشت اوضاع رقتبار دیروزی و امروزی یکی ما هم شایستگی حرف زدن را نداریم.

ای برادران و ای خواهران!

چرا حقیقت را نمی پذیریم و چرا آفتاب را به دو انگشت خویش کتمان می کنیم؟ باز هم می گویم که در قبال اوضاع فلاکت بار کنونی، ویرانی و دربدری ملت مظلوم افغان همه ما مسؤول هستیم. ما لیاقت و شایستگی این خاک را نداریم زیرا ما به افغانستان عزیز بدیده قدر نه نگریسته ایم، ما هرگز این کشور مظلوم را به حیث کشور خویش نه پنداشته

ای خواننده محترم اندکی فکر همین "من" و "تو" برای افغانستان چه کرده ایم؟ برایش کدام افتخار را به ارمغان آورده ایم. افغانستان عزیز همانگونه که از جنگ افروزان ناله و شکوه دارد از "من" و "تو" نیز گلایه های دارد که برایش کدام کاری نکرده ایم که باعث افتخار افغانستان شده باشد. افغانستان گریه می کند که فقیرترین کشور گیتی است، افغانستان می نالد که چرا بیشتر از ۷۰ در صد سکنه اش در سده بیست و یکم که برهه ساینس و تکنالوژی است استطاعت خواندن و نوشتن را ندارد. آیا برای ما جای شرم نیست که امروز فرزندان بوعلی سینا، فرزندان

مولانا جلال الدين محمد بلخي، فرزندان ابوريحان البيروني و فرزندان سيدجمال الدين افغان در فرانكفورت و نيويارك تكسي راني و يا هم در كوچه هاي كابل پيشاور درويزه گري مي كنند.

ملنگ جان شاعر خوش زبان پشتو چنين مي گويد:

"زه ستاسو ننگ ناموس يم تاسي ما نه مخ په شاشوي
واړه مي غيږ كي لوي كړي اوس له ما نه بي پروا شوي"

الحق اگر ما به افغانستان عزيز به ديده قدر مي نگرستيم بايد افغانستان به فرجام كنوني مواجهه نمي بود. خدمت به افغانستان اين نيست كه مانند بت خموش نشسته باشيم و داد زنييم كه چون ما در ويرانی افغانستان سهم نداريم پس مسؤول آن هم نيستيم. ببينيد انهدام افغانستان تنها به تانك و تفنگ نيست بل عدم توجه به علم و دانش و عدم ترغيب جوانان به علم و عرفان جرمي است بزرگتر از ويرانی کشور. اگر ما با حله و پيرايه علم و عرفان آراسته مي بوديم، هرگز افغانستان به سرنوشت كنوني مواجهه نمي بود. بي علمي و بي دانشي باعث خلقی شدن و پرچمي شدن گشت، عدم موجوديت افراد دانشمند و خير انديش باعث جنگ هاي تنظيمي شد و عدم تكريم به علم و دانش باعث ناکامي حكومت كنوني شد. شايد همه خوانندگان با نگارنده موافق باشند آواني يك كودك در يك خانواده افغان ديده به گيتي مي گشايد پدر و مادرش همواره دعا مي كند كه "الهي! پسرم را داکتر كن" زيرا در جامعه افغانی و تمام جوامع داکتر پول زياد به دست مي آورد لاکن هرگز نه شنیده ايم كه کدام پدر و مادر چنين استدعا نموده باشد: "الهي! پسرم را همت ده كه مصدر خدمت به جامعه افغانی و افغانستان در بدر شود."

نمي خواهم مزيد از اين اين طومار را تطويل كنم و آنانی كه خواهان استمرار جنگ و خونريزي مزيد در کشور اند اگر با اين نوشتار متقاعد نشده باشند با هر دو ديده حاضر در آن حصه نيز براي شان پاسخ ارائه دارم. در اخير يكبار ديگر از درگاه ايزد متعال استدعا مي كنم كه همه ما را به صراط المسقيم هدايت نمايد و قلوب ما را با مهر وطن و افغانيت منور كند. امين